



عناصر توتالیتر «ایدئولوژی» از یک نگاه نوآورانه هانا آرنه

از زمانی که ایدئولوگ‌های غربی، تحت تأثیر انقلاب فرانسه، واژه‌ی «ایدئولوژی» را در پایان سده‌ی هیجدهم و آغاز سده‌ی نوزدهم میلادی ابداع کردند، این مقوله به فراوانی در ادبیات سیاسی و فلسفی مورد استفاده قرار گرفته است. تداول و رونقِ تاکنونیِ این واژه در حالی است که کاربُرد آن، به دلیل ابهام‌ها و تبیین‌های گوناگون‌اش، چه مثبت یا منفی، چه تحقیرآمیز یا ارزش‌ساز، همواره به زیر سؤال رفته است. از این رو، پرسشِ اعتبارِ «مفهوم‌سازی» از «ایدئولوژی»، در اندیشه و فلسفه‌ی سیاسی، از آغاز اختراع این واژه در عصر مدرن تا امروز، همیشه مطرح بوده است.

هانا آرنه، در اثر پر آوازه‌ی خود، سیستمِ توتالیتر، که در آن برای نخستین بار به بررسی جامع توتالیتریزم می‌پردازد، چند برگی را به مقوله‌ی ایدئولوژی اختصاص داده است. از دید ما، او در این کتاب خود توانسته است، با رویکردی بدیع و نوآورانه در زمانه‌ی خود، یعنی در نیمه‌ی سده‌ی بیستم، ایدئولوژی و کاربُردهای گوناگون آن توسط جنبش‌های سلطه‌گر و به‌ویژه توتالیتر را به راستی مورد تأمل قرار دهد. موضوع بحث محدود ما در این جستار، بازگویی این تعرفِ نوینِ آرنه‌ی از «ایدئولوژی»، از راه تبیینِ عناصرِ توتالیترِ تشکیل‌دهنده و ذاتیِ آن است. این مسأله، البته، در چهارچوب بحث گسترده‌تری درباره‌ی تاریخ و کاربُردهای مفهوم ایدئولوژی قرار می‌گیرد که خارج از توان این نوشتار است.

بازگویی تبیینِ آرنه‌ی «ایدئولوژی»، از زاویه‌ی تعیین شاخص‌های توتالیتر آن، در شرایطی که امروزه در جهان و از جمله در ایران، سازمان‌ها و احزاب سیاسی کلاسیک و به طور کلی «تحت‌ب و تشکل سنتی»، چه توتالیتر یا لیبرال، چه دینی یا غیر دینی، چه چپ یا غیر چپ، همه در میدان سیاسی و اجتماعی از راه ایدئولوژی‌های خود عمل می‌کنند، اهمیتی بسیار پیدا می‌کند. به‌ویژه نزد آن بخش از کنش‌گران و فعالان جنبش اجتماعی که، در همه جا، در راستای برآمدنِ یک «سیاستِ رهایی»، بر اساس آزادی، دموکراسیِ مستقیم و مشارکتی و مقابله با سلطه، تلاش نظری و عملی می‌کنند.

هانا آرنه کار نگارش درباره‌ی خاستگاه‌های توتالیتاریسم را پس از پایان جنگ دوم جهانی (۱۹۳۹ - ۱۹۴۵) آغاز می‌کند. او دست نویس خود را در سال ۱۹۴۹، چهار سال پس از سقوط هیتلر (۱۹۴۵) و پیش از مرگ استالین (۱۹۵۳)، به پایان می‌رساند. نوشتار او در یکی از لحظه‌های ویژه‌ی تاریخ بشریت، که پدیدار توتالیتیر نقش فاجعه‌باری در جهان ایفا می‌کند، انتشار می‌یابد (در سال ۱۹۵۱).

آرنه، در اثر خود، دو سیستم نازی در آلمان از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ و استالینی در اتحاد شوروی از نیمه‌ی سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۳ را مورد مطالعه و تحلیل قرار می‌دهد. او، در دیباچه‌ی کتاب، این سیستم‌ها را، بنا بر پاره‌ای از خصوصیت‌های مشترک آن‌ها، «توتالیتیر» می‌نامد و تصریح می‌کند که چنین رژیم‌هایی از دیکتاتورهای کلاسیک متمایز و متفاوت می‌باشند.

می‌دانیم که اصطلاحاتی چون «توتالیتاریسم» و «ایدئولوژی توتالیتیر»، چون مفهوم concept، از سوی برخی فیلسوفان، مورخان و جامعه‌شناسان به زیر سؤال رفته‌اند. با این همه اما به طور کلی، نسبت به تزه‌های آرنه در مورد ویژگی سیستم توتالیتیر، آن گونه که در آلمان هیتلری و روسیه‌ی استالینی به اجرا درآمد، اتفاق نظری عمومی وجود دارد. بنا بر دریافت ما از کتاب سیستم توتالیتیر، هانا آرنه این گونه نظام‌های دیکتاتوری را با شش ویژگی از دیگر رژیم‌ها متمایز می‌سازد. این شش ویژگی و تمایز، که توتالیتاریسم را می‌سازند، کدامند؟

۱- نخستین تمایز و ویژگی توتالیتاریسم در وجود انبوه توده‌هایی است که از ریشه‌ی اجتماعی و سنتی خود، از طبقه‌ی خود، کنده و بریده شده‌اند. پایگاه اجتماعی توتالیتاریسم را توده‌های مردمی تشکیل می‌دهند که از بحران اقتصادی چون بیکاری و بی‌ثباتی... و از دیگر نابسامانی‌های شدید و گوناگون اجتماعی به ستوه آمده‌اند. اینان، خارج از تشکلات کلاسیک یا سنتی مانند احزاب و سندیکاها، در قالب‌هایی جدید سازماندهی می‌شوند، بسیج، تهییج و آلت دست قرار می‌گیرند و به فاناتیسم و قهر روی می‌آورند. این‌ها سنگ بنای اجتماعی سیستم توتالیتیر را تشکیل می‌دهند. توده‌های از خودبیگانه‌ی «جنیش توتالیتیر» (عبارتی که آرنه به کار می‌برد)، تحت فرمان‌روایی ایدئولوژی و پروپاگاندا فراگیرنده‌ی رژیم، خود را بی چون و چرا با پیشوا، رئیس یا رهبر هم‌هویت می‌کنند.

۲- دومین تمایز و ویژگی توتالیتاریسم در قدرقدرتی پیشوای کل و خطاناپذیر است که می‌تواند حزب واحد (حزب - دولت) یا رهبر فرهمند (کاریسماتیک) باشد. او ست که، با قرار گرفتن بر تارک سیستم، نقش پیامبر جدید را ایفا می‌کند، آگاه به حقیقت برین و «واقعیت‌های پنهان» است و یگانه راه راست نجات، شکوه، بهروزی و رستگاری را به توده نشان می‌دهد.

۳- سومین تمایز و ویژگی توتالیتاریسم، در وجود و کارکرد یک ایدئولوژی واحد قدرت‌طلب، دولت‌گرا، تمامت‌خواه، فراگیر و همه جا حاضر است که دست به بسیج و تهییج حتا نظامی‌گرانه‌ی توده می‌زند. ایدئولوژی‌ای که به گرد واقعیت‌های کاذب و تخیلی ساخته و پرداخته می‌شود و شاخص اصلی‌اش نیز، سوبه‌ی مسیحاگونه و نجات‌بخشانه‌ی آن است.

۴- چهارمین تمایز و ویژگی توتالیتاریسم در کاربرد قهر و خشونت رادیکال نسبت به دیگر اندیشان، اقلیت‌ها و هر مخالف بالفعل و یا بالقوه است. ترور دولتی و رسمی، که از سوی پلیس مخفی، میلیشیا‌های گوناگون شبهه نظامی و دیگر قوای انتظامی و ارتشی اعمال می‌شود را می‌توان، با ادبیات امروزی، «جنایت علیه بشریت»، به‌ویژه در مورد اقلیت‌های دینی، اتنیک و غیره، توصیف کرد.

۵- پنجمین تمایز و ویژگی توتالیتاریسم در نیروی کنترل و نظارت و به طور کلی سلطه‌ای است که در تمام پهنه‌های زندگی اجتماعی و انسانی، خصوصی و عمومی، حرفه‌ای و غیره عمل می‌کند. در این سیستم با نقض کامل حقوق انسانی، امحای پلورالیسم و جامعه‌ی مدنی رو به رو می‌باشیم.

۶- ششمین و بازپسین تمایز و ویژگی توتالیتاریسم، در جنگ‌افروزی این سیستم برای اعمال سلطه و فرمان‌روایی کامل خود، هم در داخل کشور و هم در خارج یعنی در سطح منطقه‌ای و جهانی است.

توتالیتاریسم اما، بنا بر آن چه که در بالا و در ویژگی‌های اصلی‌اش، به نقل از کتاب هانا آرنه، تعریف کردیم، به طور مشخص موضوع بحث ما را در این جا تشکیل نمی‌دهد. به همین سان نیز، ملاحظات کلی درباره‌ی «ایدئولوژی»، به

گونه‌ای که فلسفه‌ی سیاسی بدان پرداخته است، خارج از حوصله‌ی این نوشته است. چه، در حقیقت، در واپسین فصل کتاب خود، یعنی در بخش چهارم و زیر عنوان: **ایدئولوژی و ترور: رژیم‌ی از نوع جدید** (سیستم توتالیتیر - ص. ۲۰۳- رجوع کنید به کتاب‌نامه در پایان این نوشته)، آرنت، به اختصار و بدون قصد ارائه‌ی تعریف و تبیینی جامع از ایدئولوژی، معنایی از این مقوله پیش می‌نهد، ولی این را با این هدف و انگیزه انجام می‌دهد که به طور مشخص بتواند دست به طرح و توضیح آن بخش از عناصر تشکیل‌دهنده‌ی ایدئولوژی زند که در جنبش توتالیتیر به کار گرفته می‌شوند. در یک کلام، هدف آرنت، در این بخش از کتاب خود، این است که نشان دهد کدام عناصر یا اجزای سازنده‌ی ایدئولوژی، که برای اعمال سلطه مستعد و مفید هستند، می‌توانند در خدمت جنبش توتالیتیر قرار گیرند، از لحظه‌ای که این جنبش آن عناصر یا اجزا را به تصاحب و خدمت خود درآورد.

یادآوری کنیم که موضوع کتاب هانا آرنت، **سیستم توتالیتیر**، روشن کردن مشخصات و توانایی‌های توتالیتاریسم واقعاً موجود در فاصله‌ی بین دو جنگ جهانی اول و دوم، یعنی دو رژیم نازیسم و استالینیسم است. در این چهارچوب، ایدئولوژی، به گفته‌ی نویسنده‌ی کتاب، از راه برخی اجزایش، که از سوی جنبش توتالیتیر مورد استفاده برای سلطه‌گری قرار می‌گیرد، وارد عمل می‌شود. در نتیجه، آن چه که برای ما، در این اثر، دارای اهمیت است و در این جا بدان می‌پردازیم، توجه به این اجزای سازنده در ایدئولوژی و به طور کلی در **هرگونه** ایدئولوژی است که به گفته‌ی آرنت می‌توانند در خدمت سلطه‌گری توتالیتیر قرار گیرند.

آرنت می‌نویسد: " به نظر می‌رسد که ایدئولوژی به معنای منطقی یک ایده است." ایده‌ای که می‌تواند تبدیل به موضوع (أبژه) علم شود، به همان‌سان که حیوانات موضوع کار جانورشناسی می‌شوند. عنصر «لوژی» در «ایدئولوژی»، از دید واژه‌شناسی و ریشه‌شناسی، پای «لوگوس» logos یونانی را به میان می‌کشد، که نزد افلاطون به معنای گفتار راست یا دانش حقیقی است و در برابر آرای به ظاهر حقیقی و یا عقاید نادرست (دکسا doxa) قرار می‌گیرد. ایدئولوژی، بنابراین، ادعای علمی بودن می‌کند. مدعی است که درباره‌ی ایده، رفتاری علمی (logoi) در پیش می‌گیرد. حال آن که، به قول آرنت، این گفتار، که خودش خود را «حقیقت» اعلام می‌کند، می‌تواند نشیمن‌گاه عناصری «مفید» و قابل استفاده برای سلطه‌گری باشد. این اما آن چیزی است که پس‌آن‌در، یعنی پس از تجربه و نتیجه‌گیری، a posteriori، مورد توجه قرار می‌گیرد.

« ایدئولوژی‌ها مدعی‌اند که فلسفه‌ای علمی می‌باشند. آن‌ها از راه خصلت علمی‌شان شناخته می‌شوند. تنها خرد برخاسته از نگاه پساتجربی a posterior است که به ما اجازه می‌دهد تا در این ایدئولوژی‌ها عناصری کشف کنیم که می‌توانند خود را در خدمت سلطه‌گری توتالیتیر قرار دهند.» (هانا آرنت - سیستم توتالیتیر- ص ۲۱۶) (رجوع کنید به کتاب‌نامه)

در حقیقت، ایده‌ی ایدئولوژی نه «عقلانیت» افلاطونی است و نه اصل سامان‌بخش یا نظم‌دهنده‌ی کانتی. بلکه، بیش از همه، باز هم به باور آرنت، ابزاری برای توضیح فراگیر و تام و تمام جهان است. آرنت، به آلمانی، واژه Weltanschauung را به کار می‌برد که به معنای بینش جهانی یا جهان‌بینی است، یعنی دریافت جهان در تمامیت‌اش، در کامل بودن و همچنین در انحصاری بودن‌اش. بدین سان، ایدئولوژی هم تاریخ گذشته است، هم تاریخ امروز و هم تاریخ آینده‌ی واحد، مسلم، گریز ناپذیر و غیر قابل برگشت. این همه نیز در منطق ویژه‌ای عمل می‌کند که میانجی‌گری هیچ عامل خارجی، دخالت هیچ تجربه یا پراتیک نقد و نفی خود را نمی‌پذیرد.

« آن چه که به «ایده» صلاحیت ایفای نقش نوینی می‌دهد، خود «منطق» ویژه‌ی آن می‌باشد، یعنی جنبشی که پیامد مستقیم و بدون میانجی خود «ایده» است، که مستلزم هیچ عامل خارجی برای راه اندازی خود نیست.» (همان‌جا ص ۲۱۷)

تا این جا، در باره‌ی ایدئولوژی، مطلب ویژه‌ای که با گفته‌های فیلسوفان یا اندیش‌مندان پیش از آرنت تفاوت اساسی داشته باشد بیان نکرده‌ایم. اینان ایدئولوژی را به منزله‌ی تحریف واقعیت، وارونه جلوه دادن آن، توهم و بازنمودی کاذب که خود را حقیقت علمی و ترجمان واقعیت می‌شناساند، تعریف کرده‌اند. مارکس و انگلس، پیشتر، از ایدئولوژی چون

صحنه‌ی تخیل و اوهام، چون تصویرهای وارونه، واژگون و از ریخت افتاده‌ی فعالیت واقعی انسان‌ها در روابط اجتماعی محدود و تنگاتنگ آن‌ها و در تقسیم اجتماعی کار - آن چه که سبب وارونه‌سازی واقعیت عینی یا اُبژه در ذهن انسان‌ها می‌شود، صحبت کرده‌اند. آن‌ها، در اثر فلسفی خود، به نام *ایدئولوژی آلمانی*، که سال‌ها پس از مرگ شان در سال ۱۹۳۲ انتشار می‌یابد، ایدئولوژی را به اتفاق تاریک (camere obscura) تشبیه کرده‌اند و همچنین از مقوله «ایدئولوژی مسلط» سخن رانده‌اند. به گفته‌ی ایتین بالیبار Étienne Balibar، مارکس و انگلس، در این دست‌نویس ماتریالیستی خود، مسأله‌ی سلطه را جزء تشکیل‌دهنده و سازنده‌ی هر ایدئولوژی و هر مفهوم‌سازی از آن می‌دانند (ایتین بالیبار، *فلسفه‌ی مارکس* - رجوع کنید به کتاب‌نامه). بدین سان «سلطه»، نزد آن‌ها، بخشی جداناپذیر از ایدئولوژی در هر شکل آن است.

اما آن چه که متفکر زن آلمانی-یهودی ما، پس از گریز از نازیسم و پناهندگی در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۳۳، برای نخستین بار، بنا بر آگاهی ما، در سال ۱۹۵۰ مطرح می‌کند، آن چه که در بحث او، در این جا، بدیع و نوآورانه است، این است که به باور او، ایدئولوژی‌های سده‌های نوزده و بیست، **به تنهایی و در خود**، توتالیتر نیستند، در عین حال که همه‌ی آن‌ها **بدون استثنا** دارای عناصر و اجزای تشکیل‌دهنده و سازنده و یا، به بیانی دیگر، بنیادهایی می‌باشند که برای اعمال سلطه‌ی توتالیتر مفید و کارا واقع می‌شوند و مورد استفاده قرار می‌گیرند. در این باره آرنت می‌نویسد:

« همه‌ی ایدئولوژی‌ها عناصری توتالیتر در خود دارند. عناصری که تنها در جنبش‌های توتالیتر می‌توانند به طور کامل رشد و نمو کنند. (تأکید از ماست) (همان‌جا - ص ۲۱۹)

در همین جا، آرنت می‌افزاید: به‌ویژه سه عنصر توتالیتر وجود دارند که خصوصیات **هر گونه** تفکر ایدئولوژیکی را تشکیل می‌دهند. این عناصر توتالیتر موجود در بُن سازنده‌ی هر ایدئولوژی کدامند و چگونه از سوی آرنت تعریف می‌شوند؟

عنصر اول، این ادعای ایدئولوژی است که قادر به توضیح تمام و تمام تاریخ جهان است. توضیح هر آن چه که در گذشته رخ داده است، هر آن چه که در زمان حال رخ می‌دهد و هر آن چه که در آینده رخ خواهد داد. این به معنای دعوی شناخت تمامی گذشته، امروز و آینده، با یقین کامل، از سوی هر ایدئولوژی است.

« ادعای [ایدئولوژی] مبنی بر توضیح همه چیز، نوید می‌دهد که قادر است همه‌ی رویدادهای تاریخی و تمام گذشته را توضیح دهد و همچنین از زمان حال شناختی کامل به دست دهد و آینده را نیز به‌طور قطعی پیش‌بینی نماید.» (همان‌جا - ص ۲۱۹)

عنصر دوم، این عزم تفکر ایدئولوژیکی است که، در شیفتگی‌اش بر توضیح دادن همه چیز، **« خود از شر هر تجربه‌ای خلاص می‌کند، به طوری که از آن هیچ چیز فرا نمی‌گیرد حتا اگر آزمونی جدید باشد»** (همان‌جا - ص ۲۱۹). این به معنای گرایش ایدئولوژی به استقلال از هر واقعیت است، با اعلام این که واقعیت دیگری وجود دارد که «حقیقی‌تر» بوده، اما بر مردم نامشهود است. واقعیت دیگری که در پشت محسوسات خود را پنهان می‌کند، خود را مخفی نگه می‌دارد و یا با ماسک ظاهر می‌شود، به گونه‌ای که کشف و آشکار نمودن واقعیت پنهان و به عبارت دیگر نقاب برافکنی از آن تنها از راه حس ششمی میسر است و این را نیز **تنها ایدئولوژی** می‌تواند، بنا بر ادعایش، فراهم سازد (همان‌جا - ص ۲۱۹). پروپاگاندا توتالیتر، برای نشان دادن سلطه‌ی خود بر جامعه، می‌رود که این عنصر مهم ایدئولوژی را به خدمت خود گیرد. همان‌طور که آرنت می‌گوید، **« این پروپاگاندا تلاش می‌کند که به هر رخداد اجتماعی و عینی معنایی پنهان بخشد و گمانه‌زنی می‌کند که در پس هر عمل سیاسی اجتماعی، خواستی پنهان وجود دارد. جنبش‌های توتالیتر، هر گاه که به قدرت رسند، دست به کار می‌شوند تا این واقعیت مخفی را طبق ادعاهای ایدئولوژیکی‌شان تغییر دهند.»** (همان‌جا - ص ۲۱۹)

سومین عنصر سرانجام، به گفته‌ی آرنت، کاربُرِد «**برخی شیوه‌های استدلال**» از سوی ایدئولوژی برای راحت کردن خود از هر بررسی، تحقیق و آزمون است. تفکر، در این جا، از برخی پندارها و فرضیه‌هایی که به عنوان **اصول بدیهی** (axiomes) و **حقیقی** می‌نگرد حرکت می‌کند و بر این اساس تمام «استدلال» خود را به گونه‌ای پیش‌می‌راند که هیچ تجربه بعدی نتواند آن احکام فرضی مطلق پنداشته و حقیقت برین اعلام‌شده را بر هم زند و یا زیر پرسش بَرَد.

در این جا، روند اندیشه، خودش، خود را به وجود و به دنیا می‌آورد و همه چیز بر مبنای حرکتی که خود را از هر دغدغی بررسی و واریسی عملی و تجربی آزاد کرده است، استنتاج می‌شود.

« نخست این که جنبش فکری استدلال ایدئولوژیکی از تجربه زاده نمی‌شود بلکه خودش خود را به وجود می‌آورد. دوم این که این حرکت تنها و یگانه عنصر برگرفته از واقعیت تجربی و مورد پذیرش آن را به پیش فرضی چون یک اصل بدیهی تبدیل می‌کند و در نتیجه در جریان استدلال هیچ تجربه‌ی پسین نمی‌تواند آن فرضیه را زیر سؤال ببرد. یک بار که پیش فرضها مستقر شدند و نقطه‌ی آغاز تعیین گردید، تجارب بعدی دیگر نمی‌توانند مزاحم اندیشه ایدئولوژیکی شوند، هم چنان که تفکر ایدئولوژیکی نیز نمی‌تواند از واقعیت تجربی چیزی بیاموزد.» (ص ۲۲۰)

به طور خلاصه، آن چه که هانا آرنهت اجزای توتالیتیر تشکیل‌دهنده‌ی هر ایدئولوژی‌ای می‌نامد را می‌توان چنین فرموله کرد: ۱- ادعای توضیح کامل تاریخ، ۲- خلاص کردن خود از هر گونه تجربه و ۳- خود-زایش دائمی اندیشه‌ی ایدئولوژیکی با انگاره‌هایی که تبدیل به اصول بدیهی و مسلم و مطلق می‌شوند.

آن چه که، از دید ما، در مفهوم‌سازی مقوله‌ی ایدئولوژی و کاربرد آن در فلسفه و اندیشه‌ی سیاسی، ویژگی و نوآوری نگاه آرنهت را تشکیل می‌دهد، به طور دقیق در همین سه عبارت یا فرمول بالا هویدا است. منظور خود را توضیح دهیم. در هر ایدئولوژی یک چیزی وجود دارد که هر جنبش توتالیتیر - چون نازیسم، استالینیسیم و یا امروزه رژیم‌های تئوکراتیک، پوپولیست و از این دست - می‌تواند آن را برگزیند و در اعمال سلطه‌ی خود به کار ببرد. آرنهت با روشنی این عناصر توتالیتیر در درون ایدئولوژی را از راه مطالعه‌ی آن چه که او «جنبش توتالیتاریست» می‌نامد، نمایان می‌سازد. اکنون کمی بیشتر و از نزدیک این سه عنصر توتالیتیر، که در شکل‌گیری ایدئولوژی سهم می‌باشند را مورد توجه قرار می‌دهیم.

۱- نخست، عنصر ذهنیت‌خودبسنگی می‌باشد که در هر ایدئولوژی ریشه‌دوانیده است. این امر باعث می‌شود که ایدئولوژی رسالت پیامبرانه‌ای در «توضیح همه چیز» به خود اهدا کند. این به معنای توضیح بدون پرسش، تردید، تکذیب و یا حتا نفی خود است. پس بنا بر این عنصر، در این جا ما با «اندیشه» سر و کار نداریم، زیرا که هر «اندیشه» واقعی زمانی «می‌اندیشد» که قادر به تردید و زیر پرسش بردن خود در هر لحظه باشد. در نتیجه، این پیش‌آمدگی و پیش‌زمینه‌ی ذهنی رادیکال و موجود در هر ایدئولوژی برای توضیح سیستماتیک، کامل و تام و تمام گذشته و حال و این وجود ایقانی مطلق و بی‌تردید در اعلام آن چه که در آینده بنا بر اصول و دگمها و الگوهای جزمی و ثابت رخ خواهند داد... باری همه‌ی این هاست که یک سیستم فکری و به طور مشخص در این جا یک ایدئولوژی را در خدمت برنامه و اهداف توتالیتاریسم و تمامت‌خواهی قرار می‌دهند. به راستی، این عنصر تشکیل‌دهنده‌ی ایدئولوژی، که می‌خواهد همه چیز را بدون به زیر سؤال بردن خود توضیح دهد، همانا می‌تواند - به طور شرطی می‌گوئیم «می‌تواند» زیرا که عوامل دیگری نیز باید همکاری کنند - ایدئولوژی را به گونه‌ای «مذهب» تبدیل نماید. مذهبی اما، بیشتر و نه همیشه، مدنی و نه برآمده از وحی بلکه سکولار یا لائیک.

۲- دومین عنصر ذهنی مورد استفاده‌ی تمامت‌خواهی، در ایدئولوژی، رابطه‌ی مبتنی بر استقلال، خلاصی و عدم تابعیت ایدئولوژی از تجربه، پراتیک و یا واقعیت است، به‌ویژه در حالتی که این تجربه، پراتیک و واقعیت، پیش‌فرضها و دگم‌های مستقر در تفکر ایدئولوژیکی را به زیر سؤال بَرند. این همانی است که امکان تغییر و تبدیل یک سیستم فکری مدعی علمی بودن و توضیح تام و تمام جهان را به یک سیستم ایدئولوژیکی توتالیتیر در خدمت سلطه‌گری فراهم می‌نماید. (توجه داشته باشیم که به عنوان نمونه در تعریفی که ریمون آرون Raymond Aron از ایدئولوژی چون یک سیستم کلی تفسیر تاریخی - سیاسی جهان به دست می‌دهد، ایدئولوژی به خودی خود می‌تواند توتالیتیر نباشد). به بیانی دیگر، عنصر دوم ایدئولوژی که مورد استفاده تمامت‌خواهی قرار می‌گیرد، خوار شمردن واقعیت توسط ذهنیتی است که هر آزمون دست و پا گیر و مخالف را نفی کرده و منکر می‌شود، ذهنیتی که دست به رد واقعیت‌های مزاحم می‌زند، با این حُکم که واقعیت «حقیقی‌تر» دیگری وجود دارد که پنهان و از دیدگان عموم پوشیده مانده است و تنها رهبر، پیشوا یا پیشاهنگ می‌تواند آن را برملا سازد و از راه آشکار نمودن معنای نهفته اش، حقیقت مطلق را نزد همگان

هوبدا و نمایان کند. در این جا، ایده با آزاد و خلاص کردن خود از تجربه، پراتیک و واقعیت، می‌تواند تبدیل به یک ماشین پروپاگاند شود، چون سلاحی سهمناک در خدمت به هر جنبش سلطه‌گرانه. جنبشی که تنها از راه تهییج، بسیج و آلت دست قرار دادن توده‌ها، از راه دروغ، تزویر، نیرنگ و عوام‌فریبی... می‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

۳- سرانجام، سومین عنصر ذهنی مورد استفاده‌ی تمام‌خواهی در فرایند سلطه‌گری‌اش، آن جنبش فکری‌ای است که از تجربه زاده نمی‌شود بلکه خودش خود را با حرکت از پیش‌فرض‌ها و اصولی که تبدیل به احکام مسلم، حقیقت‌های مطلق و تزلزل‌ناپذیر می‌شوند، به وجود می‌آورد. در این جا، اندیشه، به جای گشایش به روی برون‌گرایی و دگربودگی جهان و از این راه شکوفا ساختن خود، مدعی است که جهان را به کام واقعیت ویژه‌ی خود، که تنها و یگانه مطلق است، کشیده است... این واقعیت چیزها نیست که معنای واژه‌ها را تعیین می‌کند، بلکه واژه‌ها هستند که به شکل خود چیزها را دوباره خلق می‌کنند... واژه‌ها قادر به بلعیدن جهان در تمامیت‌اش می‌شوند. (کنفرانس درباره‌ی هانا آرنه - ر.ج.ک. به کتاب‌نامه). این همانی است که آرنه، «خصلت بی‌رحمانه‌ی دیالکتیک» ایدئولوژی توتالیتیر می‌نامد، زمانی که رهبر توتالیتیر «پیامدهای ایدئولوژیکی را تا به نهایت انسجام منطقی‌اش می‌گسترَد»، یعنی تا بی‌معنایی و پوچی. در این باره، آرنه نمونه‌ی زیر را می‌آورد:

« [در سیستم توتالیتیر] یک "طبقه‌ی رو به زوال" از افرادی تشکیل می‌شدند که محکوم به مرگ بودند؛ نژادهایی که "صلاحیت زندگی کردن" را نداشتند و از صحنه‌ی روزگار باید محو می‌شدند. هر کس که متوجه وجود "طبقات رو به زوال" می‌شد اما از آن نتیجه نمی‌گرفت که نمایندگان این طبقات را باید از بین بُرد، هر کس که رابطه‌ی میان حق زندگی و نژاد را می‌فهمید اما از آن نتیجه نمی‌گرفت که "نژادهای نالایق برای زندگی کردن" را باید از بین بُرد، این فرد صاف و ساده و در کل یا ابله بود و یا فرومایه.» (همان‌جا - ص ۲۲۱)

در نتیجه‌گیری از آن چه که رفت، شاید لازم باشد که در باره‌ی برداشت آرنه‌ی از ایدئولوژی بر سه ملاحظه تأکیدی بیشتر نمائیم. در این نوشتار مشاهده کردیم که ایدئولوژی تنها از دیدگاه برخی عناصر یا شاخص‌هایش که می‌توانند برای اعمال سلطه، به‌ویژه از سوی جنبش توتالیتیر، به کار گرفته شوند، مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است.

ملاحظه‌ی نخست. باید بگوئیم که هانا آرنه کتاب توتالیتاریسم خود را در سال ۱۹۵۰ به پایان رساند، یعنی در یک دوره‌ی تاریخی که بشریت از نازیسم بیرون آمده بود و می‌رفت که از استالینسم خاص دوران استالین در اتحاد شوروی نیز برون آید. در نتیجه، در برابر پروبلماتیک ایدئولوژی، آرنه، در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم، در همان وضعیت تاریخی‌ای قرار نداشت که به عنوان نمونه مارکس و انگلس یک قرن پیش‌تر در نیمه‌ی سده‌ی نوزدهم قرار داشتند، یعنی هنگامی که آنها دست به نگارش *ایدئولوژی آلمانی* و تشریح ماتریالیسم تاریخی خود برای نخستین بار می‌زدند. در این دست‌نوشته‌ی خود، که مارکس و انگلس در زمان حیات‌شان منتشر نمی‌کنند و ترجیح می‌دهند که آن را "به انتقاد جوئده موشها رها کنند"، آنها می‌خواستند با ایدئالیسم مسلطِ زمانه‌ی خود، به‌ویژه در آلمان پساهاگلی، مبارزه کنند. با این کار فلسفی خود، آنها با فلسفه‌ی نظری مسلطی مقابله می‌کردند که می‌خواست در آن زمان دنیا را بدون دگرگونی پایه‌ای و انقلابی و تنها از راه خود آگاهی، وجدان و ایده... تغییر دهد. مبارزه با ایدئالیسم و ماتریالیسمی کهنه که می‌خواست جهان را از بالا دگرگون سازد، از راه ایده‌های ناب یا ایدئال‌های نظری، از راه متافیزیک، آگاهی بشری، اخلاق، مذهب، حقوق، سیاست و غیره. در حالی که تمام این دنیای اثیری و غیر واقعی، از نگاه ماتریالیسم نوین مورد نظر مارکس و انگلس، چیزی نبود جز ایدئولوژی، یعنی تجرید، بازتاب، پژواک و بازنمودهای منحرف شده یا وارونه‌ی فرایند زندگی واقعی و عینی که نیروهای مولده، مناسبات اجتماعی تولید و مبارزات طبقاتی می‌باشند. به باور آنها، تنها با تغییرات بنیادین، که بعدها خواهند گفت زیربنائی، تنها با عمل انقلابی است که می‌توان به طور واقعی دست به دگرسازی جهان زد. اما هانا آرنه، زمانی که در نیمه‌ی سده‌ی بیستم دست به تعریف سیستم توتالیتیر از راه بررسی ستون‌های ایدئولوژیکی آن می‌زند، دغدغه‌های دیگری دارد. پرسشی که او در کتابش طرح می‌کند چنین است: چگونه ایدئولوژی، چون سیستمی برخاسته از ایده (idéal)، با ادعای تصاحب حقیقت، می‌تواند برای اعمال سلطه‌ی کامل مورد

استفاده قرار گیرد؟ یک جنبش سلطه‌گرا و ضد - رهایی از نوع توتالیتر یا مشابه، برای مستقر کردن خود، گسترش و حفظ خود در قدرت، بر روی کدام ویژگی‌های مشترک حاضر در ایدئولوژی، در هر گونه ایدئولوژی، می‌تواند تکیه نماید؟ در این جا «ایدئولوژی» از نقطه نظر باز نمود تخیلی، کاذب، موهوم و یا وارونه‌اش، بسانی که در ایدئولوژی آلمانی تعریف می‌شود، مورد توجه قرار نمی‌گیرد، بلکه چون ابزار تمام عیار قدرت، چون ماشین پروپاگاندا، عوام‌فریبی، بسیج، کنترل و بردگی «توده» - «توده» به معنای ویژه آن در پیکرمندی آرنتی از توتالیتراریسم - در نظر گرفته می‌شوند.

ملاحظه‌ی دوم شامل این نکته می‌شود که مفهوم «ایدئولوژی مسلط» را آرنت برای تعیین وابستگی آن به کدام طبقه‌ی حاکم به کار نمی‌برد. باز هم در این جا و برخلاف مارکس و انگلس در ایدئولوژی آلمانی که ایدئولوژی مسلط را به طبقه‌ی اجتماعی مسلط وابسته می‌کردند - نگاهی که از سوی دیگر می‌تواند در بررسی نمونه‌ی توتالیتراریسم اعتبار و مشروعیتی داشته باشد - آرنت ایدئولوژی را در اجزای گوه‌رین‌اش، که درخور دگماتیسم و توتالیتراریسم اند، مورد توجه و مطالعه‌ی خود قرار می‌دهد. چکیده‌ی کلام این ملاحظه‌ی می‌گوید که نزد فیلسوف ما، حداقل در کتاب سیستم توتالیتر، «ایدئولوژی» روی هم‌رفته معنایی بدگرا، پست، تحقیرآمیز و منفی کسب نمی‌کند بلکه چون بفرنجی از ایده‌ها، که در ذات آن‌ها عناصر مستعد برای سلطه‌گری وجود دارند، مورد تأمل قرار می‌گیرد.

ملاحظه‌ی سوم. هانا آرنت، خود، می‌پذیرد که پروبلماتیک توتالیتر اعتبار مفهومی «توتالیتراریسم» را به یک دوران تاریخی معین، که محدود به دو رژیم نازی و استالینی می‌شود، تقلیل می‌دهد. با این حال، همراه با بسیاری از متفکران، ما بر این باوریم که امروزه، در هر تحلیل جدی از توتالیتراریسم و رژیم‌های مشابه چون تئوکراسی‌ها، رژیم‌های پوپولیستی و غیره، به هیچ رو نمی‌توان از «ایدئولوژی» و «سلطه» سخن‌راند بدون آن که تزه‌ای آرنتی در مورد عناصر توتالیتر ایدئولوژی را مورد توجه و تأمل قرار نداد. با این که آن دو رژیم توتالیتر تاریخی از میان رفته‌اند، گفته‌های آرنت اما، چه درباره‌ی پایه‌های توتالیتراریسم و چه در مورد شاخص‌های توتالیتر هر ایدئولوژی، همچنان از اعتبار نظری و عملی نیرومندی برخوردار اند. امروزه، تزه‌ای هانا آرنت درباره‌ی عناصر توتالیتر ایدئولوژی به یاری مبارزه‌ی ما می‌آیند. به یاری ما می‌آیند از برای پیش‌برد یک سیاست رهایی‌خواهانه.

کتاب‌نامه

1. *Le système totalitaire*, Hannah ARENDT - Éditions du Seuil - 1972 - Pages 215-221.
2. *Colloque Hannah Arendt - Politique et pensée*. Article de : Anne- Marie ROVIELLO. Pages 323-339 Payot, 1989.
3. *Totalitarisme, idéologie et démocratie*. Nestor CAPDEVILA. Texte en PDF.
4. *La pensée politique de Raymond Aron. Chapitre I : La critique des idéologies*. Stephan LAUNAY. PUF 1995. Pages 79-90.
5. *La philosophie de Marx*, Etienne BALIBAR. La découverte, 1993, P. 45.
6. *L'idéologie allemande, Karl Marx, essentiel* (éditions sociales), P. 78.
7. *La crainte des masses*, Etienne BALIBAR. Galilée, 1997, La relève de l'idéalisme, Les conceptions du monde. Pages 173-220
8. *Dictionnaire critique du marxisme*. Georges LABICA - Gérard BENSUSSAN. PUF. 1982.